



درس تفسیر دوره مبارکه طلاق - جلسه ۱

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا (۱) فَإِذَا بَلَغَنَّ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهِدُوا ذَوَى عَدْلٍ مِنْكُمْ وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ ذَلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا (۲) وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا﴾

سوره مبارکه «طلاق» در مدینه نازل شد. در بحث‌های روایی خواهد آمد که از این سوره «طلاق» به عنوان سوره صغرای «نساء» یاد می‌کنند، چون بسیاری از احکام مربوط به زن در سوره مبارکه «بقره» و مانند آن بیان شده است. بخش کوتاهی از احکام زن در این سوره یاد شده است؛ لذا در بحث‌های روایی - إن شاء الله - خواهد آمد که از این سوره به عنوان سوره صغرای «نساء» یاد می‌شود.

مطلب دیگر آن است که اساس خانواده در اسلام خیلی محترم است؛ یعنی آن قدر محترم است که در روایات ما هست که اگر - معاذ الله - خانه‌ای گرفتار طلاق شد و این خانه در اثر طلاق ویران شد این بافت فرسوده به آسانی

ساخته نمی‌شود؛^۱ لذا از او به عنوان «أَبْعَضُ الْحَلَالِ»^۲ یاد شده است. بافت‌های فرسوده شهر را همان طوری که ملاحظه می‌فرمایید شهرداری‌ها بعد از مدتی می‌سازند؛ اما - معاذالله - اگر خانه‌ای با طلاق ویران شده، ائمه که «كَلَامُهُمْ نُور»، فرمودند این بافت فرسوده به آسانی ساخته نمی‌شود.

مطلب دیگر آن است که چون وجود مبارک پیامبر(علیه و علی آله آلاف التّحية و الثّناء) گیرنده وحی و سخنگوی خدا و مخاطب اصلی است، خطاب هم به آن حضرت متوجه است، وگرنه حکم مربوط به امت اسلامی است، حکم مربوط به مکتب اسلام است؛ چه رسول خدا چه امت آن حضرت. این طور نیست که حکم مخصوص آن حضرت باشد؛ لذا می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ»، یعنی حکم برای این مکتب است اختصاصی به کسی ندارد و اساس طلاق هم غیر از حُلْع و لعان، آن طلاق رجعی است. طلاق رجعی مستحضرید یک احکام خاص دارد؛ هم بعد از طلاق احکام خاص دارد، هم جا برای رجوع مرد به زن بدون عقد در زمان عدّه مطرح است؛ لذا می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ»، این علاقه «ما کان» نسبت به گذشته، یا علاقه عول نسبت به آینده، از علاقه ۲۴ یا ۲۵گانه مجوّز مجاز است. این مجاز یا بر اساس علاقه شباهت که از آن به استعاره یاد می‌شود یا به آن علاقه‌های ۲۴ پنج‌گانه‌ای است که دلیل بر حصر نیست که این می‌شود مجاز مرسل. علاقه «ما کان» یا علاقه عول مصحّح این تعبیر است. می‌فرماید: «إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ»، یعنی اگر خواستید طلاق بدهید، «إذا اردتم ان تُطَلِّقُوا نِسَاءَكُمْ» حکم این است. مثل «إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ»^۳ معنایش این نیست که

۱. الکافی (ط - الاسلامیه)، ج ۶، ص ۵۴: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُحِبُّ الْبَيْتَ الَّذِي فِيهِ الْفُرْسُ وَيُبْعِضُ الْبَيْتَ الَّذِي فِيهِ الطَّلَاقُ وَمَا مِنْ شَيْءٍ أَبْعَضَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنَ الطَّلَاقِ». وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۳۰: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَام) قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) تَزَوَّجُوا وَزَوَّجُوا أَلَا فَمِنْ حَظِّ امْرِئٍ مُسْلِمٍ إِتْفَاقُ قِيَمَةِ أَيْمَةٍ وَمَا مِنْ شَيْءٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ بَيْتٍ يُعْمَرُ بِالنِّكَاحِ وَمَا مِنْ شَيْءٍ أَبْعَضَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ بَيْتٍ يُخْرَبُ فِي الْإِسْلَامِ بِالْفُرْقَةِ يَنْعِي الطَّلَاقُ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَام) إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا وَكَّدَ فِي الطَّلَاقِ وَكَرَّرَ الْقَوْلَ فِيهِ مِنْ بَعْضِهِ الْفُرْقَةُ».

۲. نهج الفصاحة، ص ۱۵۷.

۳. سوره مائده، آیه ۶.

وقتی که برای نماز «قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ» گفتید وضو بگیرید. «إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ»؛ یعنی «اذا اردتم ان تقوموا للصلاة فاغسلوا وجوهكم». نظیر آن حدیث معروفی که «مَنْ قَتَلَ قَتِيلًا فَلَهُ سَلْبُهُ»^۴ یک مبارز در میدان جنگ یک حق خاصی هم دارد و آن این است که گذشته از حق عمومی که در غنائم دارد، این کافر و مشرکی را که این مسلمان و این رزمنده اسلامی کُشت، «فَلَهُ سَلْبُهُ»؛ این لباس تنش برای همین مجاهد است. اینها جزء حقوق مختص است، نه حقوق مشترک نظامی. «مَنْ قَتَلَ قَتِيلًا فَلَهُ سَلْبُهُ»، نه یعنی کسی قتیلی را کشت، قتیل کشته شده است. «من قتل» کسی که بعدها قتیل می‌شود، نه قتیل بالفعل را بکشد.

غرض این است که علاقه عول یکی از علائق ۲۴ یا ۲۵ گانه‌ای است که مصحح این تجوِّز است. «إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ»؛ یعنی «اذا اردتم تطليق النساء»؛ اگر خواستید طلاق بدهید مواظب عده باشید که خود او باید در طهارت باشد در طهر غیر مجامعه باشد، یک؛ و مدتی هم که در عده هست حق مسکن دارد، حق نفقه دارد و مانند آن، دو؛ و مادامی هم که در عده هست مرد حق رجوع دارد بدون عقد مستأنف، سه؛ لذا فرمود تاریخ را بدانید، عده را کاملاً احصا کنید. شماره این روزها را از دست ندهید.

در قسمت دیگر این مطلب را قبلاً ملاحظه فرمودید که قرآن یک کتاب علمی نظیر علم فقه، فلسفه، کلام، نجوم، ریاضی، اصول اینها نیست. هر علمی به هر حال احکام علمی خودش را ذکر می‌کند. ببینید شما در کتاب‌های فقهی این «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»^۵ را ذکر می‌کنند؛ اما قبلش یا بعدش را ذکر نمی‌کنند. کتاب‌های علمی آن بند مربوط به علم را یاد می‌کنند، همه کتاب‌ها همین طور است، همه فنون هم همین طور است؛ اما قرآن نور است، یک کتاب علمی نیست. هر جا یک مطلب علمی دارد که مربوط به حکمت نظری است، به اندیشه برمی‌گردد، حتماً در کنارش

۴. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۲، ص ۱۱۷.

۵. سوره مائده، آیه ۱.

عامل انگیزه را هم ذکر می‌کند؛ یعنی یک مطلب علمی را که ذکر می‌کند یک ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ﴾^۶ کنارش هست. اینکه می‌شود: ﴿يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ﴾^۷، یعنی این تزکیه را، این تهذیب را، این اخلاق را که به حکمت عملی برمی‌گردد، در هیچ فقی مناسب نیست که در کنار حکمت عملی ذکر می‌کنند.

ببینید شما اصلاً در کلام، فلسفه، ریاضی، نجوم، این حرف‌ها سابقه ندارد که یک منجم و یک ریاضیدان بگویند من دوست دارم این طور باشد! من دوست دارم یا دوست ندارم مطرح نیست. آن صغری و کبری، آن حد وسط حرف اول را می‌زنند. حالا من دوست دارم این طور باشد من دوست ندارم آن طور باشد چیست! ولی وقتی قرآن مسئله توحید را نقل می‌کند ببینید خلیل حق که «خلیل من همه بت‌های آزاری بشکست»^۸ در برهان توحید می‌گوید من آن‌که متغیر است دوست ندارم! شما در فلسفه، کلام، ریاضی، نجوم، من دوست دارم یا من دوست ندارم نشنیدید. ﴿لَا أَحِبُّ الْآفِلِينَ﴾^۹ یک وقت است حکیمی متکلمی دلیل اقامه می‌کند بر وجود خدا، حالا یا از راه امکان ماهوی یا امکان فقری یا راه‌های دیگر، هر حادثی قدیم می‌خواهد، هر متغیری ثابت می‌خواهد، هر ممکنی واجب می‌خواهد، هر معلولی علت می‌خواهد برهانش این است. اما من آفل را دوست ندارم یا آفل نمی‌تواند خدای من باشد، ﴿لَا أَحِبُّ الْآفِلِينَ﴾، این مکتب توحید است؛ یعنی بحث‌های اندیشه را با انگیزه دوخت. خدا آن نیست که فقط حکیم می‌گوید واجبی ما در عالم داریم برای اینکه دیگران ممکن هستند. خدا آن است که دلپذیر باشد، خدا آن است که آدم به او دل بدهد، خدا آن است که از دل آدم باخبر باشد، خدا آن است که محبوب آدم باشد. من موجودی که گاهی هست و گاهی نیست دوست ندارم. ببینید این حرف‌ها حرف‌های انبیاست فقط. در هیچ یعنی

۶. سوره بقره، آیات ۱۹۴، ۱۹۶ و ۲۳۱.

۷. سوره بقره، آیه ۱۲۹.

۸. دیوان سعدی، غزل ۴۰؛ «دگر به روی کسم دیده بر غمی باشد *** خلیل من همه بت‌های آزاری بشکست».

۹. سوره انعام، آیه ۷۶.

هیچ! در هیچ کتاب فلسفی، کلامی انگیزه و اندیشه دوخته نیست، این فقط راه وحی است. اصلاً خدا را ما برای چه می‌خواهیم؟ خدا هست! خدا را می‌خواهیم که به او سر بسپاریم، به او دل بسپاریم، کار داریم با او، نیاز ما را حلّ بکند، ﴿لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ﴾. آن‌که گاهی هست و نیست به درد نمی‌خورد.

در تعبیرات قرآن کریم هم همین طور است، هر جا یک حکم فقهی است یک «و اتقوا الله» کنارش هست. شما اول تا آخر مکاسب یا جواهر را که ملاحظه بکنید، این ﴿أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾ را ذکر می‌کند؛ اما ﴿أَوْفُوا﴾ در کنارش «و اتقوا» هست یا نیست؟ آن کاری به این ندارد. این که نمی‌خواهد موعظه کند. این می‌خواهد فقه بنویسد. اما قرآن نور است، یعنی علم را با وضع که ضامن اجرای آن اندیشه است این را به هم می‌دوزد. هر جا سخن از بکن و نکن هست، یک تبشیر و اندازی هم در کنارش هست؛ لذا هم ﴿يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾ هست هم ﴿وَيُزَكِّيهِمْ﴾ است. هم مسئله طلاق را ذکر می‌کند، هم مسئله اینکه در این کار حق زن رعایت بشود، حق مرد رعایت بشود، زن را نباید از خانه بیرون کرد، برای اینکه در مدت عده حق مسکن دارد حق فلان دارد، مرد می‌تواند رجوع کند، ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ﴾. این ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ﴾ یا اگر کسی تعدی کند به خود ستم کرده است، این مطلب اخلاقی است این مطلب موعظه‌ای است این مطلب انگیزه است، کاری به مسئله فقهی ندارد. این است که قرآن کریم این را در کنار هم ذکر می‌کند تا معلوم می‌شود که این نور است با همه کتاب‌های عالم فرق می‌کند.

فرمود: ﴿إِذَا طَلَّقْتُمُ﴾؛ یعنی «اذا اردتم ان تطلق النساء» ﴿فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ﴾، برای عده یا تا زمان عده، یعنی مشخص باشد. ﴿وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ﴾، این زمان را هم حفظ بکنید، نه او با بیگانه رابطه داشته باشد، نه بیگانه حق خطبه کردن او را در زمان عده دارد، نه او حق بیرون رفتن دارد، نه شما حق بیرون کردن دارید و اگر از این مرز بگذرید به خود ستم کردید. معلوم می‌شود عدل الهی درباره کار خود آدم هم هست. ما معنای عدل را می‌فهمیم؛

اما قلمرو عدل را هرگز نمی‌فهمیم. یعنی خدا به ما عقلی داد که ما معنای عدل را، شیرینی عدل را، حقانیت عدل را به خوبی می‌فهمیم. عدل یعنی هر چیزی سر جای خودش باشد، «وَضَعُ كُلُّ شَيْءٍ فِي مَوْضِعِهِ»^{۱۰} اما جای اشیا کجاست؟ جای اشخاص کجاست؟ آن‌که داعیه ربوبیت دارد یک ﴿أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى﴾^{۱۱} در ضمیر او نهفته است می‌گوید جای اشیا را ما خودمان معین می‌کنیم جای اشخاص را ما خودمان معین می‌کنیم. جهان استکبار همین است آنها که می‌گویند «حسبنا» مثلاً خود عقل ما، همین است. عدل یعنی «وَضَعُ كُلُّ شَيْءٍ فِي مَوْضِعِهِ»، این معنای عدل است. محبوب هم هست چیز خوبی هست؛ اما جای اشیا کجاست؟ دین می‌گوید جای اشیا را اشیا آفرین می‌داند، جای اشخاص را اشخاص آفرین می‌داند. آنها می‌گویند جای اشیا را ما خودمان معین می‌کنیم. دین می‌گوید اشیا آفرین یعنی خدا بین شراب و شربت انگور فرق گذاشت، آنها می‌گویند فرقی نیست. می‌گویند آنچه از بدن خارج می‌شود از بول و عرق با هم فرق دارند آنها می‌گویند فرق ندارند. در حقیقت یک داعیه ربوبیتی هست یک فرعونیت و تفرعنی در درون منکران وحی هست، برای اینکه می‌گویند جای اشیا را ما خودمان معین می‌کنیم. جای اشیا را شما که نیافریدید چگونه معین می‌کنید؟ لذا می‌فرماید اگر شما این را خلاف کردید به خودتان ستم کردید، چون ما طرزی عالم را آفریدیم که با هم هماهنگ هستند. یک نقطه هماهنگ، یک ساز هماهنگ در صدر و ساقه عالم نیست. آن قدر این عالم منظم است که نقل کردند اگر این عالم به صدا دربیاید می‌شود موسیقی. از بس منظم است! هیچ ستمی در کار نیست هیچ چیزی از جای خودش تکان نخورده است، هیچ چیزی به چیز دیگر آسیب نمی‌رساند. از بس این عالم منظم است. تسبیح گوی او هستند تحمیدگوی او هستند. حالا آنکه زبان دیگر است که همه در مدح او هستند؛ اما اینها که به عالم از منظر علم نگاه می‌کنند می‌گویند هیچ چیزی در عالم مزاحم کسی

۱۰. رک: نهج البلاغه، حکمت ۴۳۷؛ «الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا».

۱۱. سوره نازعات، آیه ۲۴.

نیست. اینکه می‌بینید جریان حسین بن علی (صلوات الله و سلامه علیه) عالمی شد و می‌ماند «الی یوم القیامة» می‌دانید نه تنها در این کشور، کشورهای دیگر سلاطین فراوانی آمدند امرای فراوانی آمدند اینجا ساسانیان آمدند سامانیان آمدند، سلجوقیان آمدند، چند قرن عباسیان بودند از بغداد تا مرو، از مرو تا بغداد این یک امپراطوری بود زیر نظر دستگاه هارون و مأمون، یک تکه خاک به نام اینها نیست. اما می‌بینید وقتی حسین بن علی (سلام الله علیه) خودش را معرفی می‌کند من عادل هستم حامی عدل هستم اینها نیست. اینها حرف‌های دسته دهم و دوازدهم منبر است. ببینید خود را خلیفه الله می‌شمارد حرفی می‌زند که کار مستخلف عنه را بیان می‌کند چون او خلیفه خداست. از آن جهت که وارث انبیاست که زیارت «وارث» مشخص می‌کند. آنچه ابراهیم داشت تا عیسیای مسیح، آنچه عیسیای مسیح داشت تا ابراهیم و آدم (سلام الله علیهم) وجود مبارک حضرت دارد برابر آن زیارت «وارث».

اما برتر از همه و بالاتر از همه جریان خلافت اوست که از طرف خدا دارد سخن می‌گوید. این در صحنه‌ای همان جریان عبید الله بن حر جحفی که همه شما می‌دانید حضرت استدلالی کرد در پایان به این بخش سوره مبارکه «کهف» تمسک کرد، فرمود در دستگاه من کسی که بیراهه می‌رود را نمی‌پذیرم. این حرف، حرف خداست و خلیفه خدا این حرف را دارد می‌زند.

بیان مطلب این است که سپاه و ستاد الهی که مشخص نیست چقدر است! ﴿لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^{۱۲} و ﴿وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ﴾^{۱۳} در بیانات نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) هم هست که آقایان حواستان جمع باشد: «جَوَارِحُكُمْ جُنُودُهُ ... وَ خَلَوَاتُكُمْ عِيَانُهُ»^{۱۴} شما خیال نکنید اگر - خدای ناکرده - خدا خواست کسی را بگیرد از جای دیگر لشکرکشی می‌کند. اعضای شما، دست شما، فکر شما، اندیشه شما، هر چه دارید سربازان خدا

۱۲. سوره فتح، آیه ۴.

۱۳. سوره مدثر، آیه ۳۱.

۱۴. نهج البلاغة (للصّحی صالغ)، خطبه ۱۹۹.

هستند و اگر کسی بیراهه رفت و خدا او را مهلت داد، بعد از او مهلت سوء استفاده کرد خدا خواست او را بگیرد با زبان او با قلم او با دست او با اندیشه او با پای او حرفی می‌زند که رسوا می‌شود. جایی را امضا می‌کند گرفتار می‌شود. این طور نیست که خدا از جای دیگر لشکرکشی بکند این خداست. این بیان نورانی حضرت امیر است در نهج فرمود آقایان حواستان جمع باشد، اگر کسی بیراهه رفت و خدا او را مهلت داد و اگر - خدای ناکرده - خواست او را بگیرد این طور نیست که اسرائیل یا صدام یا دیگری را تحریک کند، نه! او را با دست خود او می‌گیرد، «جَوَارِحُكُمْ جُنُودُهُ ... وَ خَلَوُاْكُمْ عِيَانُهُ». آدم حرفی می‌زند رسوا می‌شود، جایی می‌رود رسوا می‌شود.

پس چیزی در عالم نیست مگر اینکه ستاد الهی است. در سوره «کَهِف» فرمود درست است مدبرات امر فراوانند هر چه در جهان است جزء سربازان من هستند؛ اما همه اینها در کارشان درست عمل می‌کنند. یک آدم خائن اختلاسی نجومی در دستگاه من نیست: ﴿وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا﴾^{۱۵} یعنی شما که توان شمارش جنود و سربازان مرا ندارید، ولی اگر آن توان را می‌داشتید که چند میلیارد سرباز من دارم، همه اینها پاک هستند. همه اینها به دستور من عمل می‌کنند. این حرف خداست این حرف مستخلف عنه حسین بن علی است. آن وقت وجود مبارک ابی عبدالله در بین راه هنوز به کربلا نرسیده به عبید الله بن حر جحفی که آن پیشنهاد را می‌دهد و او قبول نمی‌کند، می‌فرماید: ﴿وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا﴾، در دستگاه من حسین آدمی که قدری این طرف برود قدری آن طرف برود نیست. اگر کسی چه تبلیغش چه با قلمش چه با بیانش چه با بنانش حسینی بخواهد زندگی کند با مضل بودن، بیراهه رفتن سازگار نیست. خیلی این حرف بلند است؛ یعنی من قیامی می‌خواهم بکنم که احدی از

کسانی که در دستگاه من هستند بیراهه نمی‌روند. ﴿وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا﴾ که حرف عبید الله بن حر جحفی را به او برگرداند.

غرض این است که ما هستیم و این مکتب! این مکتب برای همیشه می‌ماند، این مکتب تا روز قیامت به دست حضرت ادامه پیدا می‌کند. این مکتب طرزی قواعد علمی را بیان می‌کند که با قوانین عملی دوخته است. اگر امام فرمود خانه‌ای با طلاق ویران شده به این آسانی ساخته نمی‌شود، برای آن است که عدل الهی اقتضا می‌کند خانه براساس مهر بماند هم از آن طرف گفتند زن موظف است که سکینت و آرامش منزل را به عهده بگیرد: ﴿خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا﴾^{۱۶} مسکن را مرد تهیه می‌کند، ولی سکینت را زن. از این طرف هم حرمت مرد و حرمت زن را هم متقابلاً بیان کرده است. الآن متأسفانه شما شاهد هستید در کشور عزیز و دلپذیر ما متأسفانه این طلاق هست. این دفاع مقدس میلیون‌ها برکات را به همراه خود داشت، ولی ما نباید اشتباه بکنیم، این گلوله برای برون‌مرزی است، این مُشت برای برون‌مرزی است. در درون ما آنچه باید حکم بکند مصافحه است. ما همان خوی رزم‌آوری را الآن در داخله شهر داریم، این جمع نمی‌شود. این البته هم سن ازدواج را تأخیر می‌اندازد هم طلاق را گسترش می‌دهد. این پانزده میلیون پرونده‌ای که متأسفانه در دستگاه قضایی هست این را که همه قبول داریم، پانزده میلیون است. این پانزده میلیون که با خودشان دعوا ندارند، با پانزده میلیون دیگر دعوا دارند، این می‌شود سی میلیون. این سی میلیون هم که در آسمان‌ها زندگی نمی‌کنند، در همین شهر زندگی می‌کنند در کشور زندگی می‌کنند. حداقل با یک نفر هم رابطه داشته باشند می‌شود شصت میلیون. ما شصت میلیون شب و روز بدگویی و عیب‌جویی در خانه‌ها داریم. یقیناً طلاق زیاد می‌شود یقیناً ازدواج سر نمی‌گیرد وقتی آدم زبانش عادت نکرده به

محبت، قلبش عادت نکرده به مهر، این همین طور است. اگر بخواهیم جامعه ما جامعه دینی بشود حوزه و دانشگاه که مسئول این کارند و به لطف الهی هزارها کارهای علمی و خدماتی انجام دادند و انجام می دهند مسئول هستند که این مهر، این محبت، این سلام را که گفتند به یکدیگر سلام بکنید آن وقت جامعه می شود جامعه مهر.

این بیان بینید چقدر بیان لطیفی است! امام صادق (سلام الله علیه) می فرماید که «تَزَاوَرُوا»^{۱۷} یکدیگر را ترک نکنید، قهر نکنید، اختلاف نداشته باشید. چرا «تَزَاوَرُوا»؟ «فَإِنَّ فِي زِيَارَتِكُمْ إِحْيَاءَ لِقُلُوبِكُمْ وَ ذِكْرًا لِأَحَادِيثِنَا»؛ شما شیعیان ما هستید، وقتی به سراغ یکدیگر می روید خانم ها با هم، آقایان با هم، به سراغ یکدیگر می روید ارحام و همسایه ها به سراغ یکدیگر می روید، وقتی شما شیعیان ما دور هم جمع شدید حرف های ما را می زنید و حرف های ما: «وَأَحَادِيثُنَا تُعْطَفُ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ»؛ عاطفه ایجاد می کند محبت ایجاد می کند. به یکدیگر سلام می کنید گرایش دارید مشکل یکدیگر را حل می کنید خاصیت حرف ما ایجاد محبت است.

همه ما می دانیم و می گوییم که سنگ روی سنگ بند نمی شود، این یعنی چه؟ یعنی اگر کسی خواست خانه ای بسازد برجی بسازد قصری بسازد طبقه اول را که سنگ گذاشت طبقه دوم سنگ روی سنگ بیاید بند نمی شود. یک ملات نرم لازم است که بین این دو سنگ باشد تا سنگ روی سنگ جمع بشود بعد بشود برج، بعد بشود خانه. امام می فرماید فرمایشات ما آن ملات نرم است می خواهید خانه بسازید با این می سازید، برج بسازید با این می سازید. با ادب یعنی ادب! با محبت، با آرام حرف زدن. با پر خاش سنگ روی سنگ بند نمی شود می شود طلاق زیاد.

در جریان طلاق اصرار دین این بود که «أَبْعُضُ الْحَلَال»^{۱۸} است، اصرار دین این بود که این خانه را ویران می‌کند. اولین رسالت شما بزرگواران این است که این بیانات نورانی از یک سو و بیانات نورانی ابی عبدالله از سوی دیگر بیان بشود کشور اگر بخواهد ساخته بشود براساس ﴿وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا﴾ باید ساخته بشود. اگر این بیان نورانی حسین بن علی شد، دیگر خبری از اختلاس و نجومی و زیرمیزی و اینها دیگر نیست. فرمود من نیامدم فقط بکُشم و کشته بشوم، من آدمم یک سازمان و مکتبی را به رهبری انبیای گذشته که الآن به دست من سپرده شد احیا کنم که «الی یوم القیامة» می‌ماند. اینکه زینب کبری (سلام الله علیها) سوگند یاد کرد که ما می‌مانیم برای همین است. اینکه «أَنْتِ بِحَمْدِ اللَّهِ عَالِمَةٌ غَيْرُ مُعَلِّمَةٍ»، همین طور است. «فَهَمَّةٌ غَيْرُ مُفَهِّمَةٍ»^{۱۹} این به جد قسم می‌خورد مثل دو دو چهار تا که ما می‌مانیم. این همه سلاطین آمدند و رفتند، هیچ اثری از آنها نیست. نظام با حق هست، با عدل هست. خیلی این بیان، بیان بلندی است این کلام، کلام خداست و حسین خلیفه خداست، فرمود من آدم قیامی بکنم که کار الهی انجام بدهم، در دستگاه خدا خلاف نیست در دستگاه من حسین بن علی هم خلاف نیست. خیلی این حرف بلند است، ﴿وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا﴾. پیشنهاد عبید الله را هم رد کرد.

این طلاق با همین بدگویی‌ها پیدا می‌شود. به ما گفتند به یکدیگر رسیدید سلام بکنید، ما طلبه‌ها به یکدیگر رسیدیم سلام نمی‌کنیم چه رسد به جامعه. جامعه با سنگ روی سنگ بند نمی‌شود این خطرات را دارد. یک ملات نرم لازم است، فرمود این ملات نرم را ما آوردیم، ما اصرار کردیم، شما در کدام مکتب می‌بینید؟ در کدام کشور می‌بینید؟ «شَرِّقًا وَ غَرْبًا» مستحب است که یکدیگر را سلام بکنید، مستحب است مصافحه بکنید، اینها حرف‌های دین است. با اینها ساخته می‌شود جامعه. همسایه‌ها را آدم مواظب باشد اینکه شب بلند می‌شود چهل نفر از

۱۸. نهج الفصاحة، ص ۱۵۷.

۱۹. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴۵، ص ۱۶۴.

همسایه‌ها را دعا می‌کند روز به فکر چهل نفر هست. ما می‌خواهیم راحت زندگی کنیم، خیلی هم نمی‌خواهیم زاهدانه باشد، نه! یک زندگی راحت می‌خواهیم داشته باشیم، نه زاهدانه. مرفهانه می‌خواهیم زندگی کنیم. آن پدر یا مادری که - خدای ناکرده - دختر برگشته دارند یا پسر جدا شده دارند، شبانه‌روز در غصه هستند این دیگر زندگی نیست. حالا خود آن جوان ممکن است خیلی تشخیص ندهد، اما دائماً این پدر در غصه مادر در غصه، این یک مرگ تدریجی است. ما نمی‌خواهیم زاهدانه زندگی کنیم، ما می‌خواهیم خوش بگذرانیم، همین! خوب زندگی کنیم! خوب زندگی کردن غصه نداشتن، عمر با برکت داشتن، سکنه نکردن، فلج نشدن، در همین است که مشکل عصبی ما نداشته باشیم. اینها به ما گفتند شما حسنه دنیا حسنه آخرت به ما نگفتند به غار برو! این جریان عثمان بن حنیف هست جریان دیگر هست که شخصی خواست زاهدانه زندگی کند، فرمود این چه زندگی است که شما دارید می‌کنید؟ این عطر مصرف بکنید خودتان را معطر بکنید، هم به زن‌ها گفت هم به مردها گفت خوب زندگی بکنید. نه اشرافی، راحت زندگی کنید، راحت زندگی کردن به همین است.

این مایه نمی‌خواهد، فقط یک عقل می‌خواهد. این قسمت طلاق را هم فرمود بدانید در همان حال طلاق هم حق کسی را ضایع نکنید؛ نه او را از منزل بیرون کنید، نه از نفقه او کم بکنید، نه از حق مسکن او کم بکنید. شما نمی‌دانید شاید دوباره برگشتید، به هر حال این رابطه‌تان را حفظ بکنید. ببینید فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ﴾؛ مواظب عده هم باشید، حالا مسئله طلاق خلع یا لعان حرفی دیگر است. ﴿وَأَحْضُوا أَلْعِدَّةَ﴾، این مدت را خوب کاملاً بدانید، چون حقوق را باید حفظ بکنید حق زن باید حفظ بشود حق مرد باید حفظ بشود این تاریخ بخواند محفوظ باشد. ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ﴾، ببینید در هیچ جای فقه شما مسئله فقهی را با مسئله اخلاقی کنار هم نمی‌بینید. تنها کتابی که آن بحث‌های علمی را با بحث‌های عملی هماهنگ می‌کند ردیف ذکر

می‌کند، قرآن کریم است که ضامن اجراست. ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ﴾، این هنوز علاقه بی‌تی دارد، گرچه خانه خانه او نیست، آن وقتی هم که بود خانه خانه او نبود. اما مرتب این اسناد را، این اضافه‌ها را می‌دهد که این گرایش را این بیت را این علقه را حفظ بکنند؛ وگرنه آن وقتی هم که بود خانه خانه او نبود. ﴿لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ﴾؛ آنها هم قهر نکنند، آنها هم در اینجا بمانند، بلکه اوضاع برگردد آن مادر به مادری‌اش برگردد آن پدر به پدری‌اش برگردد. ﴿إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ﴾؛ مگر - خدای ناکرده - یک ناسازگاری یک ناروایی غیر قابل تحملی رخ بدهد که آن حسابش جداست. ﴿وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ﴾؛ اینها حدود الهی است؛ یعنی عدل چیز خوبی است، عقل می‌فهمد عدل بر همه ما لازم است؛ اما نمی‌فهمد عدل به چیست؟ می‌فهمد معنای عدل «وَضَعُ كُلُّ شَيْءٍ فِي مَوْضِعِهِ» است؛ اما جای اشیا را نمی‌داند؛ لذا وحی می‌شود ضروری. این عقلانیت و حیانی در این زمینه ظهور می‌کند. عقل می‌گوید الا و لابد خدا باید وحی بفرستد، برای اینکه جای اشیا را او باید معین کند جای اشخاص را او باید معین کند.

﴿وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ﴾؛ اگر کسی بیراهه رفته است، دارد به طرف چاه می‌رود آسیبی به کسی نمی‌رساند. ﴿لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا﴾، شاید یک گرایش قلبی از طرف مرد یا از طرف زن یا از هر دو طرف پیدا بشود دوباره این بافت فرسوده به دست خود اینها ساخته بشود که امیدواریم روزی این کشور ولی عصر چهره منحوس طلاق را نبیند.

«و الحمد لله رب العالمین»